

# آنچه رفتی است...

روایتی از مواجهه حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل با حکومت فرعون

ماجرای ایستادگی حضرت موسی علیه السلام در برابر حکومت فرعون و سرگذشت قوم بنی اسرائیل، از جمله داستان‌هایی است که بارها در کلام رهبرانقلاب، به فراخور موضوعات مختلف، بروز و ظهور داشته است. یکی از فرازهای آن ماجرا، داستان خروج بنی اسرائیل از قلمرو حکومت فرعون و فرار آن‌ها به سمت دریاست؛ خروجی که نجات و رهایی در آن میسر نبود، جز با صبر و مقاومت بنی اسرائیل بر وعده‌ای که حضرت موسی از جانب خدا به آنها داده بود.

حدود ۳۴۰۰ سال پیش،  
فرعونی بر سرزمین مصر حکمرانی  
می‌کرد که خود را خدا می‌دانست؛  
اما به مردم مصر و مشخصاً  
قوم بنی اسرائیل، بسیار  
ستم می‌کرد.






موسی چرا  
کاری نمی‌کنی؟ هان؟!  
فکر می‌کردیم آگه تو بیای،  
شر فرعون کم می‌شه  
وسختی‌ها می‌ره...

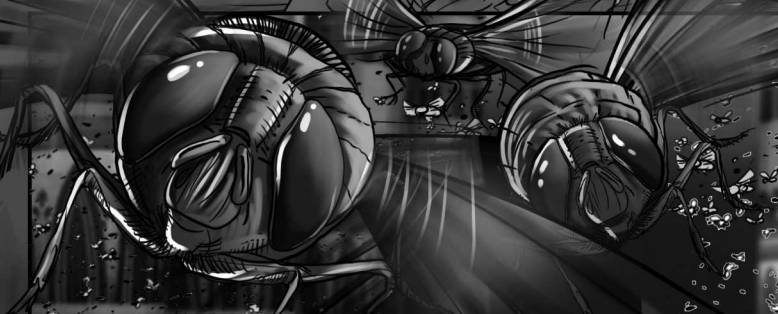
اما وضع فرقی نکرده!  
همونه که بود...

خدا تو را رحمت کند...  
تغییر وضعیت و پیروزی  
که شرط داردا!  
شرطش صبر و مقاومت است؛  
اگر به خدا باور داری،  
پس باید از او کمک بخواهیم  
و بین خودمان هم تقوا  
و پروا داشته باشیم







فرعون  
خانه های بنی اسرائیل را  
می سوزاند و آنها را به بردگی  
می برد و روز به روز ظلم و  
ستمش را افزایش می داد.



خدا هم به واسطه صبر و  
مقاومت برخی از بنی اسرائیل،  
انواع مشکلات و بلاها را بر سر  
فرعونیان فرود می آورد.



با نزول عذاب ها، فرعونیان تصمیم  
می گرفتند دست از ظلم و دشمنی بردارند...



اما همین که بلا دفع  
می شد، دوباره شروع به  
دشمنی و ظلم می کردند!

نهایتاً فرعون تصمیم می گیرد قوم  
بنی اسرائیل را نابود کند!

دیگه این وضع  
آزاردهنده شده!  
هرروز به مشکلی از طرف  
بنی اسرائیل پیش میاد...  
مماشات کافیه!  
کلکشونو بکنید...

موسی چه کار  
می خوای بکنی؟  
برنامه ات چیه؟

می دونی  
می خوان زنان و  
دخترامونو به کنیزی  
و بردگی ببرند؟!

موسی!  
می دونی فرعون  
دستور داده همه  
پسران جوانمون رو  
قتل عام کنند؟!

حضرت موسی (ع) به آنها گفت:

می دانم...  
من هم می دانم...  
خدا ما را مامور کرده که  
مخفیانه و شبانه از شهر  
خارج شویم و به سمت  
دریا حرکت کنیم...



حضرت موسی (ع)  
قوم را شبانه از شهر  
خارج کرد و به سمت  
دریا راهنمایی نمود.



بامدادان فرعونیان از خروج  
بنی اسرائیل مطلع شدند و با ادوات و تجهیزات،  
آنها را تعقیب کرده تا در نزدیکی دریا به آنها رسیدند.  
ظاهرا بنی اسرائیل در میان دریا و فرعونیان  
گیر افتاده بود! نه راه پس داشتند  
و نه راه پیش...

فرعون با تمام قوا  
به سوی آنها حمله ور شد...



هنگامی که هر دو گروه  
از دور یکدیگر را دیدند،  
برخی از بنی اسرائیل به  
موسی معترض شدند

اوناااا دارن پیروز می شن  
نه ماااااا پس اون کمک و  
پیروزی خدا کجاست؟! هااااا!!

موسی موسی موسی!  
بین چه بلایی سرمون آوردی!  
بیچاره شدیم!  
گیر افتادیم...

عجب حماقتی  
کردیم عقلمونو  
دادیم دست موسی!  
به خاک سیاه  
نشستیم...

هرگز!  
ما در پناه خدایمان  
هستیم! او ما را  
رها نمی کند وقتی که  
ما او را رها نکرده ایم...  
او ما را هدایت  
خواهد کرد

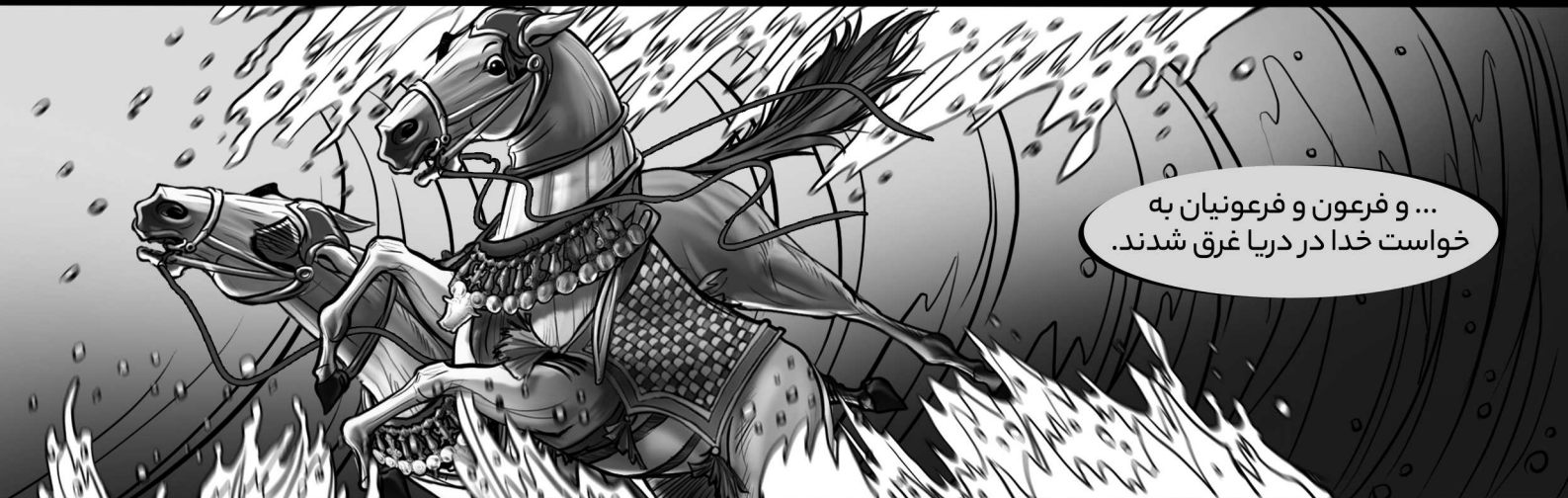
موسی!  
کارمون تمومه...

لحظه ای بعد، خدا به موسی (ع)  
وحی کرد که عصایش را به دریا بزند!  
چون چنین کرد، دریا از هم شکافته شد و  
هر بخشی همچون کوه عظیمی  
از آب بود!

حضرت موسی (ع) دستور داد  
مردم به سرعت از دریا عبور کنند؛  
در حالی که فرعونیان در تعقیب  
آنها بودند...



در حالی که آخرین نفر از  
بنی اسرائیل از بستر نمناک دریا خارج  
شده بود و به خشکی رسیده بود، آخرین نفر از  
فرعونیان از آن طرف، وارد دریا شده بود.  
وقتی که همه فرعونیان در بستر دریا بودند،  
به اذن خدا آب ها از دو طرف بر سر فرعون و  
لشکرش سرازیر شدند...



... و فرعون و فرعونیان به  
خواست خدا در دریا غرق شدند.



ولی بدانید  
که مسئولیت بزرگی هم  
خواهیم داشت. ما با عمل  
و رفتارمان آزمایش  
خواهیم شد.

خدایا تو را شکر  
خدا را شکر کنید...  
امروز نعمت عظیمی  
به شما داده شد



دیدید؟  
دیدید چه شد؟!  
دریا بسته شد! فرعون غرق  
شد... فرعون غرق شد...  
ما نجات یافتیم...  
نجات یافتیم...